

مکاسب محرمه / تصویر و تمثيل

بسم الله الرحمن الرحيم

خشک کردن یا مومیایی کردن حیوانات

مطلب آخری که در بحث مقام اول یعنی ایجاد الصور و التماثيل اشاره ای به آن می کنیم که مطلب پانزدهم است، این است که موضوعاتی مثل خشک کردن کالبد و جسم حیوانات که به آنها تاکسی درمی می گویند یا مومی کردن بدن و امثال این، آیا ارتباطی با بحث ما دارد یا ندارد؟

در این زمینه به نظر می آید که بحث چندانی از حیث بحث ما اینجا وجود ندارد و پاسخ به این سوال این است که ظاهرش این است که خشک کردن حیوانات و این که آنها را با ابزاری خشک می کنند و بعد هم آن اجزائی که در معرض فساد است را بیرون می آورند بعد هم موادی به او می زنند که بمانند چه در شکل تاکسی درمی یا مومیایی که قدیم مرسوم بوده و الآن هم مرسوم است. این امر ظاهراً به ایجاد التماثيل ربط ندارد و این امر قدیم هم مرسوم بوده که اجساد را مومیایی می کنند و الآن هم در موزه ها است و جسد لنین را مومیایی کردند که در مسکو است یا در پرنده ها به صورت تاکسی درمی در می آورند و شکل آن را با موادی حفظ می کنند. اینها از حیث ایجاد تمثال و تمثيل و تصویر مانعی ندارد برای این که ظاهر تصویر و تمثيل این است که شبه چیز دیگری را درست می کنند نه این که خود او را ماندگار می کنند که خود شیء را ماندگار بکنند با یک تصرفاتی این کار را می کنند یا خشکش می کنند یا مواد بهش می زنند و مواد فاسد شونده را از او بیرون می آورند ولی در نهایت این چه که در مومیایی سازی و تاکسی درمی است این است که خود امر حفظ می شود بدون این که روح داشته باشد در حالی که روح حیوانی یا انسانی از او جدا شده یا روح نباتی از او جدا شده برگهای گلی که موادی به او می زنند مدتهای زیادی باقی می ماند مثلاً گیاهانی که خشکش می کنند مدتها باقی می ماند.

اطلاق صور بر حیوانات خشک شده

دو سوال وجود دارد در اینجا که یک سوالش با بحث ما مربوط است. سوال اولی که ما اول مطرح کردیم از حیث تمثيل و تصویر و .. اشکالی دارد یا ندارد؟ یک سوال این است که از حیث بحث های دیگر اینها اشکال دارد یا ندارد؟ آن سوال اصلی که اینجا مطرح شد این است که آیا تمثيل و تصویر شامل این موارد می شود یا نمی شود؟ ظاهر این است که شامل نمی شود برای این که تصویر و تمثيل، صورت غیر واقعی شیء است یا مجسمه غیر واقعی خود آن ایجاد می شود ولی به نوعی محاکات نسبت به واقعی دارد یعنی شبهی برای شیء است بدون این که خود اجزاء و جزئیات و عناصری از خود ممثل و مصور در این تصویر و یا مثال باشد.

عدم شمول ادله بر مومیایی

ظاهر تمثیل و تصویر این است که با موادی غیر از مواد آن شیء اصلی، چهره ای، مثالی، صورتی از آن شیء اصلی اینجا ساخته می شود که در واقع ممثل و مجسم و مصوّر واقعیت دیگری است و این که اینجا است که حالت نقاشی و مجسمه است یک چیز دیگری است منتهی بینشان مشابهتی است، که به خاطر مشابهت، یحکی عن الممثل ولی در جایی که خود آن پوست را، مواد شیمیایی زدند که همان پوست باقی مانده و بدن خود او با مومیایی شدن و تزریق مواد حفظ شده، این خود اوست فقط ازاله روح شده، زیرا بعد از ازاله روح، آمده جسد را حفظ کرده، این حفظ جسد با طرق علمی و شیمیایی این ربطی با تمثیل و تصویر و ساخت مجسمه و ساخت پیکر چیزی ندارد و خیلی با هم فرق دارد. البته بعد از این که این کالبد خشک شد، با این پوستها ماند، و تصرفاتی که شد، مشابهتی بین این و آن شیء وقتی که روح داشت، است. آن زمان ذی روحی را می شود ولی دلیل شامل آن را نمی شود.

مومیایی شامل اجزاء زائد

ولی یک تبصره ای به این جواب باید زده شود و آن این است که این تا مادامی است که اصل این حیوانی که شیمیایی شده، یا جسدی که شیمیایی شده و یا کاملاً اجزاء رئیسیه و عمده آن همانی است که یک وقتی در او روح بود، تا اینجا اگر همانی بود که عمدتاً همان است که زمانی روح داشت حالا خشک شده و نگهداری شد، اما یک صورت دیگری دارد که در آن صورت جای این است که ممکن است بحث ما شامل آن می شود و آن این است که بعضی از اجزاء او حفظ شده ولی چیزهای دیگری هم بر او افزوده شده، مثلاً چشمش، شاخش، توی صورتش چیزهایی اضافه شده، و طوری است که عین همانی است که الآن خشک شده و نگهداری می شود می گویند بخشی اش همان است ولی با اضافه کردن چیزهای دیگر این ماندگار شده است، گاهی می شود که شاخ این ماندگار است، یکی یا دو دست و پا را می ماند و نگه داشتند ولی قسمت های دیگری را هم با او ترکیب کردند و من حیث المجموع یک مجسمه شده است که اجزاء اصلی فی الجمله در اینجا حفظ شده ولی مواد و اجزاء و عناصر دیگری هم افزوده شده و مجموعه آن مجسمه شده و مجسمه بزی، حیوانی یا هر حیوان دیگری شده، اگر این طور باشد ممکن است بگوییم این تمثیل و ... بر اینها صادق است حداقل در حدودی می رسد که می گویند این مجسمه را ساخته منتهی مجسمه او را با استفاده از بعضی از اجزاء او ساخت. این در بعضی از موارد شاید به این حد، برسد اما هر جا شک کنیم اصل عدم صدق تمثیل و تجسیم و .. است و این که موضوع حکم شامل آن نمی شود ولی یک مواردش بعید نیست که بگویند مجسمه او را، مثال او را ساخت، نه این که خود او را خشکش کرد.

پوشاند اجسام با پوست حیوانات

پوست کشیدن روی چیزی ، قبل از این که .. حکمش این است که یک وقتی است که قبل از این که پوست روی آن بکشد ، مجسمه است ، آن خودش حرام است ، با این پوست کشیدن یک کار تزئینی اضافی انجام می دهد ، آن معلوم نیست حرمتی داشته باشد ، ولی گاهی با این پوست کشیدن صدق مجسمه می کند و در این صورت خود این حرام می شود . یعنی چه مصنوعی و چه طبیعی . بنابراین فرع ذکر شده ، جایی که چیزی را ساخته بعد پوست مصنوعی یا طبیعی را روی آن می کشد اگر این با قبل از این که پوست روی آن بکشد ، صدق مجسمه می کرده ، نه همان کار حرام بوده و این حرام نیست ولی اگر با همین کشیدن پوست روی او ، صدق مجسمه یا مثال می کند ، این کار حرام است یا مکروه است .

در جایی که پوست را روی جسمی کشیده ، اگر با کشیدن پوست روی آن ماده ، می گویند مجسمه ساخت ، ممکن است بگوییم اشکالی دارد ، ولی اگر مجسمه ساخت که صدق مجسمه کند ، بعد برای این که خیلی طبیعی تر شود ، آن وقت می گوئیم ساخت مجسمه اشکال دارد ، کشیدن پوست روی آن مانعی ندارد . البته این را توجه دارید و روشن است که این کالبدی که خشک شد و مومیایی شد و نگهداری شد ، این محاکات از حال حیات دارد ، این الآن عین آن نیست که وقتی حیات داشت ولی کالبد ، همان کالبد است ، نه این که چیز دیگری باشد که حکایت از کالبد کند . ظاهر تمثیل و تصویر این است که کالبدی درست می کند ، یا نقوشی درست می کند که غیر از کالبد اصلی است و حکایت از آن کالبد می کند و اینجا نیست الا در جایی که اجزائی از خود او و اجزاء جدیدی را ترکیب کند به حیثی که بتوان گفت چیز تازه ای ساخت ، و حکایت می کند نه این که خود کالبد را حفظ می کند ، در مواردی ممکن است استثناء داشته باشد .

این از حیث صدق تمثیل و تصویر بر این عملیات است ، که صدق نمی کند الا در موارد خاصه ای که مواد اصلی را با مواد جدید ترکیب کند .

خشک کردن حیوانات

این از حیث بحث ماست ، اما از این بحث مومیایی کردن یا با روش های شیمیایی ، حفظ کردن این از جهات دیگر به لحاظ فقهی ممکن است اشکال داشته باشد ، این بحث دارد و جهات دیگری چه در انسان و چه در حیوان محل بحث باشد و از آن جهات قابل سوال و فرع باشد . مثلاً گاهی حیوانی را زنده خشکش می کنند و وصل به برق می کنند و خشکش می کنند و بعد احشاء و امعاش را بیرون می کشند ، آیا این طور کشتن حیوانی ، آیا جایز است یا نیست؟ کراهت قطعاً دارد و جوازش هم محل بحث است . زجر دادن به حیوانات و کشتنشان به شکل غیرمتعارف بحثی است که در جای دیگر باید بحث شود که جایز است یا نیست؟ ادله ای وجود دارد که کراهتش را اثبات می کند اما این که حرام باشد ، نمی دانم باید بحث شود .

این یک بحثی است که خودش جای بحث دارد یا در این که اجساد را در انسان مومیایی کنند و خود او را حفظ کنند و در قبر نگذارند و دفن نشود، همین طوری نگهش دارند، این جهات دیگر بحث است و باید روشن شود آن چه که عرض کردیم طرح موضوع فقط از این زاویه است که آیا تمثیل و تصویر بر اینها صادق است یا نیست؟ از این حیث گفتیم صادق نیست الا در موارد خاص.

و اما این که همه انواع تاکسی درمی یا خشک کردن یا شیمیایی کردن کالبدها یا با مومیایی کردن آنها را حفظ کردن در غیر قبر آنها از جهات دیگر، از حیث های دیگر، مسأله ای است که اینجا موضع پرداختن به اینها نیست. اقتناع اینجا، اقتناع مجسمات است، ولی این که جسد را بیاید در غیر قبر نگهدارد، اقتناع اینجا نه، ولی باید در دفن و کفن میت آنجا بحث شود یعنی این سوال مربوط به دفن و کفن میت است، این که دارد «دفنوا موتاکم»، که باید دفن کرد، که نوع تعامل با جسد در اسلام متفاوت با آن چه که مثلاً در هندو و بودا است آنجا می سوزانند، اینجا دفنوا دارد آیا این دفن شامل ..

اجمالاً این طور است که نفس مومیایی کردن، اگر توهین به مؤمن و جسد نباشد اشکال ندارد، منتهی این که او را در قبر نگذارند و در جایی که صدق قبر نمی کند حفظ کنند ممکن است بگویند اشکال دارد، منتهی اگر در جایی نگهدارند که صدق قبر هم کند، آن یک بحث دیگری است.

آن چه که با بحث ما مرتبط است، این است که این نوع عملیات تاکسی درمی و مومیایی کردن، مجسمه سازی نیست، تمثیل نیست، صنعت التصاویر و التماثل نیست الا در موارد خاصی که توضیح داده شد.

این بحث مقام اول بود با پانزده فرعی که در ذیل آن مطرح شد و ما در بحث مجسمه گفتیم که دو سه بحث داریم. مقام اول در صنع و ساخت تماثل و مجسمات و ایجاد صور بود، که این ابعاد و حدود آن مشخص شد و فروع آن در پانزده فرع تبیین شد.

حفظ صور

وارد مقام دوم می شویم، مقام دوم بحث، اقتناع الصور و التماثل و حفظها است. سوال در مقام دوم این است که نگهداری این تصاویر و تماثل و حفظ و اقتناع این تصاویر و تماثل حکمش چیست؟

فتاویٰ قداماء و متأخرین

همانطور که ملاحظه می کنید در کتب و خود مکاسب، ظاهر این است که فتاویٰ قداماء به مشهور قداماء نسبت داده شده که اقتناع و حفظ مجسمات و تصاویر در همان محدوده ای که کسی قائل به حرمت در ساخت می شود، حفظ و اقتناعش هم حرام است. این ظاهر مشهور قداماء است که به آنها نسبت داده شده است.

اما در دوره های متأخر اقوالی پیدا شده که نه ، این اقتناع اشکال ندارد حتی اگر بگوییم ساخت اشکال دارد که از زمان مرحوم صاحب جواهر و خود مرحوم شیخ که به نحوی تمایلی به عدم حرمت دارند، و بعد هم در بین معاصرین و بزرگانی که آرائشان را نقل می کنیم غالباً هم به این سمت رفتند که حفظ و اقتناعش هم اشکال ندارد و خود آقای خوئی و حضرت امام و .. این دو قولی است که مشهور بین قدماء ، حرمت است همان طور که مشهور بین متأخرین و معاصرین عدم حرمت است.

البته ملاحظه می کنید که مرحوم محقق اردبیلی ، خلاف این را به مشهور قدماء نسبت داده است و می فرماید در بین قدماء کسی را که قائل به حرمت باشد نمی شناسیم الا یکی از بزرگان که معمولاً به این اشکال کردند که این مطابق با واقع نیست و کسی که مراجعه به اقوال قدماء کند غالباً می بیند که میلشان به سمت حرمت است. مثل مرحوم مفید در مقنعه و مرحوم صدوق ، مرحوم شیخ، اینها غالباً ظاهر کلماتشان حرمت است. فلذا این که از یکی از کلمات مرحوم محقق اردبیلی استفاده می شود که این در بین قدماء حرمت شهرت نداشته است. این ظاهراً درست نباشد ، مشهور بین قدماء حرمت بوده، گرچه بین معاصرین و متأخرین عدم حرمت است.

ادله تحریم حفظ صور

عمده در بحث این است که ببینیم ادله حرمت از چه قرار است و چه ادله ای برای حرمت اقامه شده است. اولین دلیلی که برای حرمت اقتناع و حفظ صور ذکر شده است، یک استدلال تقریباً فلسفی است که مبتنی بر این قاعده فلسفی است که من ابتدا این کبری و قاعده فلسفی را توضیح می دهم و بعد تطبیق بر مورد و صغری می دهیم .

دلیل اول « وحدت ایجاد و وجود »

کبرایی که در اینجا مورد استدلال قرار گرفته یک قاعده عقلی است. این است که ایجاد و وجود متحدان اند ، ایجاد و وجود امر واحدی است که با دو اعتبار اینها را از هم جدا می کنیم .

تعریف « ایجاد » و « وجود »

شما که الآن در ذهنتان ساعت مدرسه فیضیه را تصویر می کنید ، این صورت را ایجاد می کنید ، ایجاد این صورت با وجود او در عالم ذهن یکی است و یک واقعیت است و زمانش هم یکی است ، این طور نیست که اول نفس ابداع و خلق کند و بعد این ابداع و خلق یک چیز و مخلوقش چیز دیگری باشد و خلق همان و پیدایش مخلوق هم همان، توجه و اراده نفس به ایجاد آن صورت ساعت مدرسه فیضیه همان، و وجودش هم همان، این ایجاد و وجود در اینجا متحدانند. یعنی در واقع فیضی است که صادر می شود و این فیض از حیث انتسابش به فاعل را ایجاد می گویند. ولی من حیث نفسه با قطع نظر از انتسابش به فاعل، وجود می گویند.

الف. علت و معلول حقیقی

در ایجادهای واقعی و در علیت واقعی، روشن است که این طور است و این طور گفته شده که در جایی که موجودی معلول موجود دیگری است ایجاد این معلول با وجود معلول یکی است و چنین نیست که ایجاد یک عملی باشد و بعد وجود، یک چیز دیگری غیر از این ایجاد باشد. در علیت حقیقی که خیلی واضح است که این طور است، مثال نسبتاً نزدیکی که به خلق حقیقی می توان زد، همان ایجاد صور ذهنی در ذهن است، نفس نوعی خلاقیت دارد و موجد این صور ذهنی است. در فاعل های حقیقی این طور است و قاعده روشنی است یعنی معلول، عین فقر و ارتباط است. و چون عین فقر و ارتباط است مادامی که توجه و افاضه ای باشد این هم وجود دارد. افاضه نباشد این نیست.

ذهن ایجاد را از وجود تفکیک می کند، و آلا در عالم خارج، ایجاد یعنی وجود «کن فیکون» وجود یعنی همان ایجاد، یک حقیقت است و در مقام تحلیل در حقیقت ما مصدر را از اسم مصدر جدا می کنیم. در ایجاد حقیقی، مصدر که فعل باشد، با اسم مصدر که نتیجه فعل باشد یک واقعیت است. این تجلی که کرد، پیدا شد، تجلی نکند، یعنی این نیست.

این حالتی که در صورذهنی ما داریم، نزدیکترین به خلق و مثال است که این واقعیت را نشان می دهد، تا توجه داریم به صورت ساعت مدرسه فیضیه، یعنی داریم ایجادش می کنیم و وجود هم دارد، این توجه که برداشته شود یعنی نیست.

تقدم و تأخر تحلیلی ایجاد و وجود

وجود و ایجاد، واحد است. در مقام تحلیل است که اینها از هم جدا می شود. زمان هیچ فرقی نمی کند، تأخر در تحلیل درست می کنید، رتبی، و آلا در حقیقت خارجی یک وجود است، اوجد فوجد، در فلسفه هم داریم که با فاء این می آید و تقدم و تأخر رتبی تحلیلی است والا در مقام خارج اینها کاملاً با هم اند. ایجاد که است، وجود هم است، وجود هم که باشد، ایجاد است، اگر ایجاد نباشد یعنی وجود دیگر نیست. اگر افاضه نباشد، وجود نیست.

قاعده فلسفی است که الایجاد والوجود متحدان زماناً و حقیقتاً یک وجود در عالم نفس الامر است، بله در مقام تحلیل اینها قابل تفکیک است یعنی در تصویر و تحلیل ذهنی که در مقام تحلیل، رتبه هم پیدا می کند.

ایجاد و وجود در صور

تطبیقش که فقهاء این را بر مورد تطبیق دادند این است که گفته شده که ساخت مجسمه با وجود او و حفظ و اقتناع آن یکی است و به عبارت دیگر اقتناع و حفظ مجسمه، همان وجود مجسمه است و وجود مجسمه هم با ایجاد و ساخت آن متحد است. اگر این دو مقدمه را پذیرفتید که حفظ و اقتناع مجسمه یعنی همان وجود مجسمه

است و بقاء وجود مجسمه است و بقاء و وجود مجسمه برابر همین کبرای کلی ، یعنی همان ایجاد و ساخت مجسمه، آن وقت هر حکمی - چون این دو یکی شدند - ادامه وجود مجسمه این همان وجود مجسمه است و وجود مجسمه که با ایجادش و خلقتش یکی است و اینها که در عالم خارج یکی بودند و هر حکمی این دارد ، آن هم دارد ، ایجاد و وجود در اینجا واحد است و حکم ایجاد همان حکم وجود است و حکم وجود همان حکم ایجاد است و اینجا ساخت ایجاد است و حفظ و اقتناع وجود است و حکم ایجاد که ساخت باشد حرام است و یا اگر باشد کراهت است ، کراهت ، و همین حکم تسری به حفظ و اقتناع می کند که همان وجود است. این استدلال اول است که تمسک به قاعده فلسفی شده و تطبیق داده شده بر ما نحن فیه که وجود باشد و حفظ و اقتناع باشد .

پاسخ ها

با دو - سه وجه این پاسخ دارد .

الف. عدم وحدت ایجاد و وجود در صور

اولین پاسخ این است که قاعده وحدت ایجاد و وجود اصلش در علیت حقیقه است ، نه علیت های اعدادی . بحث « صور » بحث علیت اعدادی است. ساخت مجسمه ، فعل او و پیدایش مجسمه و بقاء مجسمه علل اعدادی هستند و با یک دستکاری اینها را ایجاد می کنند و الّا رابطه ایجاد و وجود حقیقی نیست و لذا نمی شود آن قاعده را به اینجا تسری داد و باید توجه داد که آن قاعده اختصاص به علل حقیقی دارد .

علل حقیقه

علیت حقیقی جایی است که شیئی وجود او ، عین فقر و ارتباط است و در ذات وجود او ، نیاز به علتی دارد که آن وجود را افاضه کند که همان علت حقیقه هم ، خداوند سبحانه و تعالی است. آنجاست که ایجاد و وجود متحد است ، و وجود شیء معلول حقیقی که فقیر حقیقی است ، عین ایجاد است ، ایجاد هم همان فیض و افاضه است حدوثاً و بقاءً. تا ایجاد باشد وجود هم است ، هر وقت ایجاد نبود ، وجود هم نیست، چون آنجا تجدد امثال است - به اصطلاح عرفا - تجدد فیض است یعنی هر لحظه فیض و افاضه باشد تا این وجود بر پای خود بایستد ، به عنوان مثال در تقریبش همین نوری است که این مهتابی در اینجا منعکسش می کند ، تا وقتی که این نور از مبدأ به اینجا برسد ، این نور هم اینجا است ، و روشنایی است و هر وقت این نرسد روشنایی نیست. در علیت حقیقی موجود معلول عین فقر و ربط است و این عین فقر و ربط در حدوث و بقاء عین آن ایجاد و آن فیض الهی است . مادامی که فیضی و ایجادی ، افاضه ای است ، این هم است ، و « إذا إنقطع الفيض و الافاضه » این موجود تمام خواهد شد ، یعنی عدم هذا الموجود .

حدوث و بقائش هم این طور است . علت محدثه و علت مبقیه هم است. هر لحظه این وجود به آن ایجاد متصل است. « مادام الایجاد و باقی ، الوجود باقی » . این امر در علیت های حقیقی است که ایجاد و وجود متحدان اند « فی نفس الامر و فی عالم الواقع و انما یتمیزان فی مقام التحلیل و الا فی مقام الواقع » اینها یکی هستند و در ایجاد و وجود حقیقی است و علیت حقیقی است که یکی هستند .

علل اعدادی

وحدت ایجاد و وجود در علل اعدادی خیلی ثابت شده و منجز و قطعی نیست. علل اعدادی، همین کارهایی است که انجام می دهیم و با کار ما یک چیزی پیدا می شود و در آنجا هیچ استدلالی وجود ندارد که ایجاد و وجود متحدان اند و زماناً هم با هم هستند ممکن است که اقدامی را الآن انجام دهید و نتیجه این اقدام بعد پیدا شود ، شما این کار را ایجاد کردید در مقام امر اعدادی، ولی زده کسی به شخص دیگری، ماشین زده به او، ماشین زدنش یک لحظه است ولی بعد از چند روز او مرده، می گویند او را کشت ، این معدّ شیء است و مقدماتش دخالت داشته و زماناً هم از جداست. امروز زده و ده روز بعد می میرد یا ماشینی را روشن می کند و این ماشین فعالیت می کند بعد از مدتها ، این ماشین نتیجه می دهد کالایی را درست می کند و از این قبیل چیزها ، البته ما نمی گوییم همیشه جداست ایجاد و وجود ، نه گاهی هم با هم است ولی ما هیچ قاعده کلی نداریم که ایجاد و وجود در علل اعدادی یعنی ساخت و فعالیتهایی که ما انجام می دهیم واحد باشد ، ممکن است اینها از هم جدا شوند .

وحدت زمانی و ترتبی

این که الآن تسبیح اینجاست و من برداشتم ، برداشتن من ، با بالا آمدن این یکی است. زمان مند است ولی این دو در یک زمان اتفاق افتاده است . این کار من ، همراه با بالا آمدن آن است. می خواهیم بگوییم زمان واحد دارد ولذا در علل اعدادی ممکن است زمان واحدی داشته باشد اما قاعده ای به الزام نیست گاهی است و گاهی نیست. گاهی اقدامی می کند ولی نتیجه کار او ده ساعت دیگر ظاهر می شود ، و همه جا این طور نیست که معلول آن کار و حاصل فعل او با خود فعل متحد باشد ولی بعضی جاها هم است. آنی که ما در بحث وجود و ایجاد داریم که عقل می گوید اصلاً باید با هم باشد و خلاف این نمی شود آن در ایجاد و وجود حقیقی است برای این که معلول حقیقی اصلاً قوامش به اوست ، این قوامش به اوست ، تا وقتی که آن باشد ، این هم است و اگر نباشد این هم نیست ، کاملاً متحداند زماناً، و ترتب و تأخری بینشان نیست الا در مقام تحلیل و ترتبی. ایجاد و وجود یک حقیقت واحد است و ما تعبیر به این می کنیم که زمانش واحد است و وجود در ارکانش یعنی همان فیض و افاضه اوست و هیچ تفکیکی معقول نیست مگر در مقام تحلیل ذهنی.

عدم لزوم وحدت ایجاد و وجود

این که یک الزامی داشته باشیم که حتماً ایجاد و وجود واحد است نه، این ایجاد کرده و عمل او این است ولی وجود او چیز دیگری نیست، لازم نیست عمل او با این وجود یکی باشد و دو حقیقت است و دو کار است و کار او چیز نیست و نتیجه کار او چیز دیگری است، ممکن است کارش را منع کند ولی نتیجه اش را منع نکند.

ب. وحدت ایجاد و وجود در حدوث

پاسخ دوم این است که فرض می گیریم که ایجاد و وجود واحدند اما بحث ما در این قاعده ایجاد و وجود متحدانند، اگر بگوییم در علل اعدادی می آید و در اینجا هم صادق است، یا در هر جای دیگر، آن در حدوث است نه در بقاء، در حدوث اینها متحدند، اینجا فعل این مجسمه ساز با حاصل آن که مجسمه است در ابتداء وجود مجسمه اینها متحد است اما در بقاء که فعلی نیست. آنی که در بقای متحد است به فرض این که بگوییم قاعده وحدت ایجاد و وجود اینجا هم مصداق دارد، وحدت ایجاد و وجود در حدوث است ولی که می خواهد این مجسمه ایجاد شود، پیدایش آن همراه با فعل شخص مجسمه ساز است، اینها با هم یکی است و آن می سازد و این پیدا می شود اما حالا که پیدا شد، باز هم ایجاد و وجود متحدند؟ ایجاد و وجود تمام شد و رفت و یکی نیستند و متحد نیستند. اصلاً کسی که این را ساخته بود، مرد، ولی این چیزی که او ساخته باقی است و این طور نیست که ایجاد و وجود در بقاء هم متحد باشد. در بقاء دیگر متحد نیست، در بقاء اینها از هم جدا می شود.